

اعترافات دانشگاهی

محمود فتوحی رودمعهجی

عضو هیأت علمی

گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه فردوسی

مقاله ۲

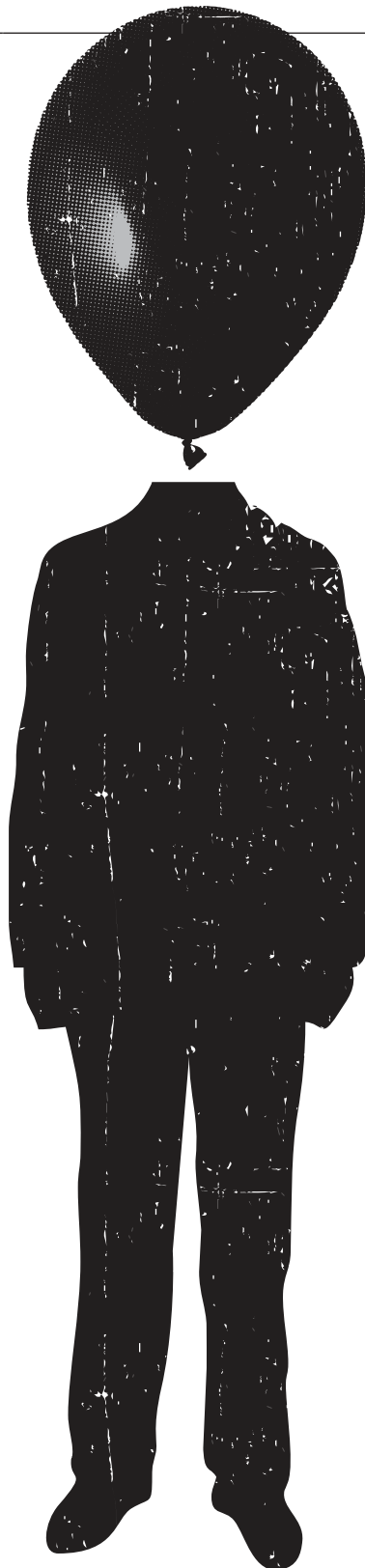
۱ اندر انقراض نسل قلم در دانشگاه

از دیرباز در ذهن ما ایرانیان، استادی دانشگاه، یک پایگاه اجتماعی آراسته به حشمت و حکمت بوده است. هنوز در گوشه و کنار جامعه، رتبه استادی، یادآور شخصیتی است فرزانه، اندیشمند، صاحب نظر، صاحب سبک، با منش دانشمندانه و مشی حکیمانه. حشمت و اقتدار دانشگاهیان - چه در درون گفتمان تخصصی و چه در قلمروهای اجتماعی - حاصل اقتدار ایشان در گفت آوری و نوشت آوری است، یعنی در قدرت سخن.

از آثار قلم استاد صاحب نظر، صدای یک ذهن ژرف اندیش شنیده می شود. این صدا که آن را «صدای مؤلف» گویند، پژواک نگرش و دیدگاه صاحب قلم است، طرز نگاه او به واقعیت است، اثر انگشت اندیشه استاد است و «دی ان ای» فکری وی. آن فردیت سبکی که در قلم استاد به جلوه می آید مُمیز محقق است از مُقلد.

این روزها بیشینه سخنان دانشگاهی از صدای مؤثر و سبک حکیمانه تهی است. قلم های ما رنگ باخته اند و کلام ما به خنثایی و بی نشانی دچار آمده است. زبان علم در گفتمان دانشگاهی روز به روز تهی دست تر شده است؛ واژه ها، جمله ها و متن ها، رسانگی و تأثیر لازم را ندارند. محقق، سوار بر مرکب زبان نیست، بلکه در میدان سخن پیاده است و قلمش پای بسته نارسایی زبان و فقر واژگان. دریغا ما که همچنان سرمست از آنیم که آمار نوشته جاتمان بسیار است و مجله ها و همایش هاما بی شمار.

کمیته های تخصصی در هیأت ممیزه پرونده های علمی فربهی را به مرتبه دانشیاری و استادی بر می کشند؛ پرونده هایی که آراسته به چهل مقاله تخصصی است! اما هر مقاله در موضوعی و با قلمی متفاوت و با چند همکار نامتجانس. قریب چهل قلم یا چهل سبک و یکصد نام در یک پرونده علمی سهیم اند. هیأت ممیزه قرار است کرسی





این روزها پیشینه سخنان دانشگاهی از صدای مؤثر و سبک حکیمانه تهی است. قلم‌های ما رنگ باخته‌اند و کلام ما به خنثایی و بی‌نشانی دچار آمده است. زبان علم در گفتمان دانشگاهی روز به روز تهی دست‌تر شده است؛ واژه‌ها، جمله‌ها و متن‌ها، رسانگی و تأثیر لازم را ندارند. محقق، سوار بر مرکب زبان نیست، بلکه در میدان سخن پیاده است و قلمش پای بسته نارسایی زبان و فقر واژگان.

۲ نوشتن زیر درجه صفر نگارش

نَمَطِ عالی، شنیده‌اید؟ در زبان لاتین به آن sublime گویند؛ یعنی اسلوب والای سخن، یعنی سبک عالی و سخن پشکوه. در مقابلِ نمط عالی، سبک ساده یا درجه صفر گفتار است. سخن ساده و بی‌رنگ و فاقد برجستگی و تأثیر که در عین حال درست و بی‌نقص باشد در درجه صفر گفتار یا نوشتار قرار دارد. هرگونه برجستگی که سبب جذابیت و تأثیر سخن شود بر شکوهمندی و اعتلای سبک می‌افزاید و تا بدان‌جا می‌رود که نمط عالی شکل بگیرد. از یونان باستان، نمط عالی، میخک نخبگی و عیار دانشمندی بوده است. سخن‌شناسان، بیان مؤثر و نمط عالی را بازنمودِ دانش و فضیلت شخص عالم می‌دانند.

ذهن قدرتمند، به پشتوانه زبان گسترده و غنی بر فضای سخن مسلط می‌شود. زبان غنی و گسترده هم به‌هنگام تفکر به ذهن روانی و سرعت می‌بخشد و هم به‌گاه بیان، فرایند انتقالی اندیشه را آسان و اثرگذار می‌سازد. اندیشه نو، بی‌مددِ بیان فصیح و ارائه بلیغ، بسا که ناشنیده بماند. زبان غنی

شامخ دانشیاری یا استادی را به صاحب چنین پرونده‌ای تفویض نماید. وجدان بیدار می‌پرسد: صاحب چنین پرونده غیرتخصصی از هم‌گسسته‌ای کدامین کرسی تازه علمی را در دانشگاه می‌گشاید، یا تداوم و بقای کدامین کرسی موجود را متعهد می‌شود؟ آیا این پرونده برای صاحبش و برای دانشگاه متبوعش، مرجعیت علمی به ارمغان می‌آورد؟

اکنون آنچه به تدریج از پرده بیرون می‌افتد این است که ما نقش استادمان را از تولید اندیشه و نقد افکار به ویراستاری نوشته‌های دانشجویان و همکاری در انتشار مقالات نوقلمان فرو کاسته‌ایم. «جنبش مقاله‌سازی» باب تولیدات «شبه علمی» را باز کرد و برای جامعه علمی ما ارمغانی جز خاموشی صدای محقق و رنگ باختن قلم مؤلف نیاورد. فرجام کار دانشگاه ما که به‌زودی آشکار می‌شود جز زوال و انقراض مفاهیم خاص آکادمیک مانند «کرسی علم»، «متخصص»، «مرجعیت علمی»، «نظریه‌پردازی» و «صاحب‌نظری» نخواهد بود.

ما نقش استادمان را
از تولید اندیشه و نقد
افکار به ویراستاری
نوشته‌های دانشجویان
و همکاری در انتشار
مقالات نوqlمان فرو
کاسته‌ایم. «جُنُبش
مقاله‌سازی» باب
توليدات «شِبهِ علمی»
را باز کرد و برای جامعه
علمی ما ارمغانی جز
خاموشی صدای محقق
و رنگ باختن قلم
مؤلف نیاورد.



بداند اما نتواند در سخن گفتن از همه آن واژه‌ها بهره ببرد. بسا که از آن ۱۰ هزار نتواند بیش از ۲ هزار را به کار گیرد. بخش بزرگی از آن واژه‌ها در ذهن وی نیمه‌مرده است و فقط به هنگام شنیدن به خاطرش می‌آید؛ دانش زبانی نیمه‌فعال برای آنها که کارشان تولید اندیشه نو است، فضای ذهنی سرشار و آماده‌ای را فراهم نمی‌سازد تا اندیشه در آن به سهولت شکل بگیرد. اگر بگوییم فلان فرد «دانش زبانی» گسترده‌ای دارد، اما از «مهارت‌های زبانی» نیرومندی برخوردار نیست به همین معنی است که توان دریافت و ادراک دارد، اما مهارت اجرا ندارد. فرد در زبان مادری معمولاً در دو مهارت «شنیدن» و «خواندن» بسیار توانمندتر است از دو مهارت «گفتن» و «نوشتن». از یاد نبریم که اقتدار زبانی و فن تأثیر بر دیگران در دو مهارت گفتن و نوشتن محقق می‌شود نه در خواندن و شُفتن که دو فرایند فردی و انفعالی‌اند.

بسیاری از دانشگاهیان ویراستاری متن را امری تزینی و استحسانی می‌پندارند و چندان جدی بدان نمی‌نگرند؛ حال آنکه مشکل غالب نوشته‌های ما فراتر از کاربرد نادرست زبان

کلام مقتدر است که اندیشه را به مکان‌ها و زمان‌های دیگر روانه می‌کند و جاودانه‌اش می‌سازد. مراد از زبان غنی، داشتن خزانه واژگان گسترده، دانستن مترادفات بسیار و دانش ساخت‌واژه و اشتقاق و نحو است تا به مدد آن اندیشه چون موم در قالب زبان به جریان درآید؛ چرا که اندیشه همان است که در زبان شکل گرفته و روان شده است نه امری بیرون از زبان یا پیش و پس از آن.

بسیاری از ما دچار یک پنداره نادرستیم. می‌پنداریم که زبان مادری می‌دانیم و نیازی به پرورش زبان و ذهن خویش نداریم. به اتکای همین پندار خطاست که آموختن علمی زبان فارسی و توانمندسازی ذهن و زبان چندان برای ما اهمیت نیافته است. باید بدانیم که زبان مادری، گونه گفتاری و محاوره است و زبان دانشگاهی گونه معیار یا رسمی؛ در زبان فارسی میان دو گونه محاوره و معیار فاصله بسیار است.

بگذارید میان «دانش زبانی» با «مهارت زبانی» فرق بگذاریم. یک فارسی‌گوی، ممکن است معنی ۱۰ هزار واژه را

ذهن دانشگاهی است. این مطلوب از طریق خواندن مستمر شاهکارها و مهارت شناخت سازه‌های زبانی و تمرین سبک بر اساس نوشته‌های عالی حاصل می‌آید.

۳ دانشمندان فاقد آگاهی

سخن را با این پرسش آغاز می‌کنم: به نظر شما آیا آگاهی و دانش مترادفند؟ من آگاهی را از «دانش» جدا می‌دانم. «آگاهی»^۲ یا شعور، برآیندی از مواجهه آدمی است با زیستگاه فرهنگی، اجتماعی، تاریخی و جغرافیایی‌اش. این زیستگاه را «بوم‌زیست فرهنگی» می‌نامم. بوم‌زیست فرهنگی، تنها فضای فیزیکی و مادی پیرامون ما نیست بلکه یک شبکه درهم بافته از اقتصاد، سیاست، دین، فرهنگ و هنر است که هر کدام خود تاریخ ویژه‌ای دارد. بوم‌زیست فرهنگی در لحظه نیست، بلکه یک امر تداومی و تراکمی است که از گذشته‌های دور و دراز، اکنون ما را در خود تنیده است. گذشته‌های انسانی چنان زنده و مؤثرند که هم درک کنونی ما را برمی‌سازند و هم اکنون ما را در یک لحظه تاریخی با گذشته و آینده پیوند می‌دهند.

آگاهی آنگاه پدیدار می‌شود که از برج دانش خویش به بوم‌زیست فرهنگی خود بنگریم. دانشمند یک رشته علمی، زمانی به آگاهی می‌رسد که با عینک تخصصی خویش به بوم‌زیستش بنگرد. بنابراین، آگاهی یعنی دریافت و بینشی که یک ذهن متخصص از نگاه به بوم‌زیست خود دارد. این بینش^۳، با حساسیت‌های عاطفی و درونی همراه است، ولی دانش، مجموعه اطلاعات خنثی است. آگاهی و بینش، کنش‌های درون‌زایند، اما دانش ارجاع بیرونی دارد. بینش، فاعلیت است و دانش انفعالیست. بینش‌مندی، و رای دانش‌مندی است.

متخصص دانشگاهی اگر با بوم‌زیست و شرایط پیرامون خویش بیگانه باشد، فاقد آگاهی است. پس در میان ما دانشگاهیان هم می‌توان دانشمندان بزرگی را تصور کرد که به آگاهی نرسیده‌اند. مراد از آگاهی شعور و حساسیت نسبت به فضایی است که در آن عمل می‌کنیم. دانشمند آگاه و حساس، پیوسته از نسبت دانشش با موقعیت زیستی خود می‌پرسد. رهاورد این پرسشگری، «دیدگاه» است و داشتن دیدگاه حاصل فلسفیدن و پرسشگری است. پرسش از نسبت دانش من با انسان، جامعه و بوم‌زیست.

هر نسل از دانایان بر اثر نگاه تخصصی به زیست‌بوم خود و از رهگذر بازخوانی بوم‌زیست و شرایط آن دیدگاه خاص خویش را

و ناپیوستگی متن است؛ بسیاری از نوشته‌ها فروتر از درجه صفر نگارش است. این که می‌گوییم «نوشتن زیر درجه صفر نگارش»، یعنی هنوز معنی و اندیشه در سخن مستقر نشده است؛ سخن در جویبار زبان، روان نشده و گزاره، حاوی مُراد گوینده نیست. جمله، منطبق با منطق معنایی زبان نیست؛ جمله‌های بندنوشت‌ها در کنار هم انسجام دستوری و پیوستار معنایی استواری ندارند. نواژه‌هایی که برابر اصطلاحات خارجی ساخته می‌شود، از نظر قواعد ساخت‌واژی زبان فارسی نارسا و ناگویا. از همین روست که متن‌های سست ما، نیم‌خوانده و ناخوانده به بایگانی‌های تخصصی سرازیر می‌شود.

آیا نتیجه کار استادی که ویراستار و نمونه‌خوان کار دانشجویان خویش شود جز فقر زبان و سستی سبک است؟ مطالعه مستمر نویسندگان نو قلم و خام‌دست، ذهن و زبان ما را تنگ‌دست و ناتوان می‌کند. این روزها بر اثر خواندن نوشته‌های نارسا، سبک‌های سست و کاربردهای نادرست زبان چنان برای ما طبیعی شده که حتی سردبیران، ویراستاران، نویسندگان و ارزیابان مقاله‌های دانشگاهی، خطاهای فاحش دستوری و واژگانی را درست می‌انگارند. اکنون شاهدیم که زبانی که قرار است زبان علم باشد، در انبوه خطاهای نخبگانش فرومی‌فُرد و پیش از آنکه از سرچشمه‌اش روان شود و در مخاطبی تأثیر گذارد در خود فرو می‌پژمرد.

موج «مصرف‌گرایی در کاربرد نظریه‌های علمی»، سبب شتاب ترجمه شده، «پنداره مترجم‌شدن با دیکشنری» نیز سیل ترجمه‌های ناراست و نارسا را روانه بازار علم کرده، پرورش یافتن در چنین فضایی - که سراسیمگی دانشگاه برای تولید علم هم مزید بر آن شده - دیگر مجالی برای نمط عالی و گفتن و نوشتن به اسلوب والا نگذارده است. دیگر کسی کتاب والا نمی‌خواند. پس اگر نگارش فارسی ما امروزیان روز به روز ملال‌آورتر، دیرفهم‌تر و ناراستر می‌شود؛ اگر خواندن درس‌نامه‌های دانشگاهی برای دانشجویان ما دشوار می‌نماید و اگر آنها از دشواری کتاب‌ها و جزوات درسی و پیچیدگی سخنرانی‌های علمی شکوه می‌کنند! اگر مُراسلات و مکاتبات ما دانشگاهیان با سبک و سیاق محیط علم همسنگ نیست و اگر اهل علم از نگارش مکتوبات رسمی متین و مؤثر قاصرند، همه و همه فرجام زبان‌مدانی ماست. برای پیشگیری از این بحران باید به پرورش ذهن و زبان غنی بیندیشیم و برای آموزش روش‌های بیان مقتدر و نگارش درست و مؤثر برنامه‌ریزی ویژه کنیم. غنای واژگانی و خوگیری با سرشت زایشی ساخت‌های زبان از ملزومات مسلم‌الثبوت یک

ذهن قدرتمند، به پشتوانه زبان گسترده و غنی بر فضای سخن مسلط می‌شود. زبان غنی و گسترده هم به هنگام تفکر به ذهن روانی و سرعت می‌بخشد و هم به گاه بیان، فرایند انتقال اندیشه را آسان و اثرگذار می‌سازد. اندیشه نو، بی‌مدید بیان فصیح و ارائه بلیغ، بسا که ناشنیده بماند. زبان غنی و کلام مقتدر است که اندیشه را به مکان‌ها و زمان‌های دیگر روانه می‌کند و جاودانه‌اش می‌سازد.

1. knowledge

2. conscious

3. insight



بسیاری از دانشگاهیان
ویراستاری متن را امری
تزیینی و استحسانتی
می‌پندارند و چندان
جدی بدان نمی‌نگرند؛
حال آنکه مشکل غالب
نوشته‌های ما فراتر از
کاربرد نادرست زبان و
ناپیراستگی متن است؛
بسیاری از نوشته‌ها
فروتر از درجه‌ی صفر
نگارش است. این که
می‌گوییم «نوشتن زیر
درجه‌ی صفر نگارش»،
یعنی هنوز معنی و
اندیشه در سخن
مستقر نشده است؛
سخن در جویبار زبان،
روان نشده و گزاره،
حاوی مُراد گوینده
نیست.

و بی‌برنامه سطح عمومی علم، تولید بی‌قاعده منابع علمی و نیروی انسانی شامل، عالمان، صاحبان مدرک، مراکز علمی و منشورات علمی، تورم علمی را در پی دارد. همچنان که پول در وضعیت تورم ارزش ندارد، علم و نشان‌ها و مراتب علمی نیز بی‌پشتوانه می‌شود.

انباشتگی متقاضیان کنکور دکتری کار را به آنجا کشانده که آزمون ورود به دوره دکتری تست هوش باشد و هر سال در مصاحبه دکتری صدها نفر در عرض یک روز مصاحبه شوند. برای سنجش قابلیت و توانایی هر داوطلب دوره دکتری فقط ده دقیقه وقت صرف شود. در حالی که در معیارهای دانشگاهی دست‌کم سه تا شش ماه صرف سنجش دانشجو برای پذیرش می‌شود.

در وضعیت تورم علمی هر گروه آموزشی صدها دانشجوی دکتری دارد و سالانه هزاران پی‌اچ‌دی وارد جامعه می‌شوند. تورم نیروی انسانی با مدارک عالی تحصیل سبب شده است بیکاری از سطوح پایین به طبقه نخبگان برسد.

با آیین‌نامه ارتقای موجود که کمی‌گرا است، چند سالی دیگر دانشگاه‌ها از اعضای هیأت علمی با مرتبه استادی اشباع می‌شود. آنگاه لازم خواهد بود برای حفظ ارزش‌های دانشگاهی، سلسله‌مراتب علمی فراتری طراحی شود، مثلاً «پسا استادی» مانند پسادکتری. این اتفاق دقیقاً مانند چاپ اسکناس‌های دو هزار و بعد پنج و ده هزار تومانی و چک‌پول‌های پنجاه و صدهزار تومانی است که گام به‌گام با تورم بزرگتر می‌شوند و ارزش پول کمتر.

انباشتگی و تورم مقاله، کتاب، پایان‌نامه در مخازن کتابخانه و پایگاه‌های اطلاعات علمی کشور، خود معضلی دیگر به بار می‌آورد. تولید کمی علم مانند تولید پول بی‌پشتوانه، اعتبار علم و مراکز علمی را از بین می‌برد. از میان صدها مقاله و کتاب که در یک موضوع منتشر شده، به دشواری می‌توان یک منبع کیفی یافت. انباشتگی منابع بی‌کیفیت علمی، به «آلودگی محیط علم» می‌انجامد. انباشت منابع نامعتبر و رونویسی‌های خام‌دستانه فضا را برای نفس کشیدن تنگ می‌کند. یک محقق جدی برای نوشتن پیشینه تحقیق یا مقاله مروری، باید ساعت‌ها وقت صرف کند، نوشتجات بی‌کیفیت را بخواند، رونویسی‌ها و سرقت‌ها و جعل‌ها را از منابع اصیل بازشناسد و راه خود را از میان انبوهی کارهای بی‌منا پیدا کند. اگر در حین مرور انبوهه شبه علمی، ذهنش از مسأله منحرف نگردد و ضمیرش آلوده کارهای بی‌کیفیت نشود، دست کم کثرت منابع و فضای متورم و نفسگیر موضوع، او را از نفس خواهد انداخت.

می‌سازد. هر ملتی نیز از رهگذر آگاهی‌اش هویت خویش و «ما»ی خود را می‌سازد. «مای ایرانی» یا «مای آمریکایی» حاصل آگاهی است و گرنه دانش و به‌ویژه علوم تجربی، از معرفت‌های مشترک و بین‌الذهانی است که هویت انسانی را در آن نمودی نیست.

هر نظریه‌پرداز ایرانی، در جامعه‌شناسی، علوم تربیتی، ادبیات، زبان‌شناسی، حقوق، اقتصاد و علم سیاست، آنگاه به کشف افق‌های نظری و نگرش روش‌شناختی نوین می‌رسد که دانش‌نورا در بررسی بوم‌زیست خویش به کار گیرد. آنگاه است که او به دریافت متفاوت و درک تازه می‌رسد. بسیاری از مفاهیم علوم انسانی، تبار انسانی و بوم‌زیستی دارند از امور تراکمی و تداومی‌اند و نه لحظه‌ای. تبارشناسی و دیرینه‌شناسی فرهنگی در هر کدام از شاخه‌های علم به متخصص آن قلمرو، نگاه ژرف و صدای ویژه و بینش بلند می‌بخشد. شاید زوال نسل قلم، ناشی از انباشت دانش و فقدان حساسیت و آگاهی باشد.

در برخی پرونده‌های ارتقای علمی، فقر نگرش تاریخی و بینش انسانی و فرهنگی مشهود است. موضوع مورد مطالعه، انگار که نه تباری دارد، نه تاریخی نه زیست‌بومی و نه پیوندی با اجتماع انسانی و انسان فرهنگی. انگار که موضوع در جزیره‌ای تهی از سکنه رخ داده است. آنچه به محقق علوم انسانی، مشی حکیمانه می‌دهد، آگاهی تاریخی و تبارشناسی در موضوع تحقیق است به اضافه نگاه شبکه‌ای به مسائل انسان و جامعه. البته این ضعف محدود به علوم انسانی نیست؛ نگاه فرهنگی و اجتماعی فرد ریاضیدان به تخصص خود و آگاهی او از نسبت دانشش با جامعه، وی را به صفت فرزاندگی و حکمت می‌آراید. متخصصی را تصور کنید که از نسبت موضوع کارش با جامعه و فرهنگ و مناسبات اجتماعی و فکری بی‌اطلاع است او دانشمندی است فاقد بینش و ناآگاه. سوگمندانه در تکوین و تکمیل و ارزیابی پرونده‌های ارتقای علمی دانشگاهی این نگاه مفقود است.

۴ تورم علمی

انباشتگی نامتوازن علم، عالم و معلومات، از برکات جنبش شبه علمی دانشگاهی است که آن را تورم علمی باید نامید. «تورم» در علم اقتصاد بر افزایش سطح عمومی تولید پول، درآمدهای پولی و یا قیمت دلالت دارد. تورم به معنی روند افزایش نامتوازن قیمت‌هاست. پیش از سده نوزدهم میلادی، مفهوم دیگری از تورم وجود داشت که بر افزایش حجم اسکناس‌های غیرقابل تبدیل به طلا اطلاق می‌شد. همین اتفاق در قلمرو علم افتاده است. افزایش ناهماهنگ